

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره سی و نهم، زمستان ۱۳۹۴: ۴۵-۶۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۰۵

تأثیر طبقه اجتماعی بر شعر شاعران دوره مشروطه با تمرکز بر اشعار

«ایرج میرزا» و «فرخی یزدی»

* عبدالله حسن زاده میرعلی

** احمد خاتمی

*** سیده زهره نصیری سلوش

چکیده

در نزد جامعه‌شناسان ادبیات، آفرینش‌های ادبی امری فردی نیست، بلکه بیشتر اجتماعی است. از آنجا که اجتماع، نقشی اساسی در شکل‌گیری ویژگی‌های فردی دارد و سبک آفریننده نیز جدای از ویژگی‌های شخصی او نیست، می‌توان گفت در آفرینش هر اثر، مهم‌ترین نقش را اجتماع دارد. بینش اجتماعی نویسنده و موضع‌گیری او در برابر وقایع مختلف تا حدی زیاد تحت تأثیر پایگاه اجتماعی و خاستگاه طبقاتی او شکل می‌گیرد. بنابراین می‌توان سبک هر شاعر یا نویسنده را با توجه به طبقه اجتماعی او تجزیه و تحلیل کرد. این مقاله، ضمن بیان مقدمه‌ای درباره چگونگی ارتباط طبقات اجتماعی شاعران با جهان‌بینی آنان بر اساس نظریه طبقات اجتماعی «گلدمن»، نگاهی گذرا به پایگاه طبقاتی «ایرج میرزا» و «فرخی یزدی» دارد و سپس عمده‌ترین تفاوت‌های سبکی آن دو را با یکدیگر مقایسه می‌کند. نتیجه پژوهش حکایت از آن دارد که دیدگاه‌های آن دو در حوزه‌های نقد سنت‌های دینی و نقد اجتماعی، آزادی، وطن‌پرستی، استعمارستیزی، استبدادستیزی، دعوت به مبارزه و تجمل‌گرایی با یکدیگر متفاوت است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات مشروطه، جامعه‌شناسی شعر، طبقات اجتماعی، فرخی یزدی و ایرج میرزا.

hasanzadeh.mirali@yahoo.com

a_khatami@sbu.ac.ir

nasiri_n40@yahoo.com

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی

*** نویسنده مسئول: دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان

مقدمه

بحث طبقه اجتماعی از اصطلاحات اصلی ساختارگرایی تکوینی است. «لوسین گلدمن^۱» را در کنار افرادی چون «لوکاک^۲» باید از پیشروان این نظریه دانست. «اسکار پیت^۳» درباره ساختارگرایی گلدمن می‌گوید: «فرضیه بنیادی او این است که خصلت جمعی آفرینش‌های ادبی حاصل آن است که ساختارهای جهان آثار با ساختارهای ذهنی و برخی از گروه‌های اجتماعی همخوان هستند و یا با آنها رابطه‌ای درک‌پذیر دارند» (پیت، ۱۳۸۴: ۱۵). به نظر گلدمن، «اثر ادبی یک ساختار مرکزی دارد که با ساختارهای ذهنی طبقه اجتماعی مربوط است. به شیوه نقادی او، ساخت‌گرایی تکوینی می‌گویند؛ یعنی بحث و دقت در عناصری که اثر را به وجود می‌آورد و این از نظر گلدمن، جهان‌بینی طبقات است. نویسنده متعلق به یک طبقه اجتماعی است و خواه‌ناخواه جهان‌بینی همان طبقه را بازتاب می‌دهد. پس اثر هنری را در حقیقت یک نفر نمی‌آفریند، بلکه یک طبقه آن را می‌سازد» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۹۱-۲۹۲).

پس بر اساس نظریه‌های جامعه‌شناسی ادبیات مانند نظریه‌های گلدمن، آفرینش‌های هنری، زاده فرد نیست؛ بلکه آفریننده واقعی آثار هنری، اجتماع است. در میان اجتماع، طبقه اجتماعی در شکل‌گیری ویژگی‌های فردی شاعران و نویسندگان بسیار مؤثر است و ویژگی‌های شخصی شاعران و نویسندگان نیز نقش مهمی در سبک و ساختار اثر آنان دارد. آفریننده هر اثری، مفاهیم ذهنی خود را در یک قالب و سبک خاص بیان می‌کند و از آنجا که جهان‌بینی و اندیشه هر فرد با دیگری متفاوت است، پس سبک هم می‌تواند منحصر به فرد باشد. «سبک هر هنرمندی، زاده شخصیت اوست و چون شخصیت چیزی خودزا و خودپرداز نیست، سبک هنرمند را باید در عوامل سازنده شخصیت او که در کلمه محیط اجتماعی خلاصه می‌شود و مهم‌ترین و قاطع‌ترین عنصر آن محیط طبقه‌ای است، جست‌وجو کرد» (آریان‌پور، ۱۳۵۴: ۹۰). مهم‌ترین واحدهای سازنده یک اجتماع، خانواده و طبقه اجتماعی است. اغلب جامعه‌شناسان مانند هالب

1. Goldman
2. Lukacs
3. Pitt

واکس^۱، استارک^۲ و گورویچ^۳، طبقه اجتماعی را اصلی‌ترین واحد محیط اجتماعی می‌دانند؛ زیرا معتقدند فرد به راحتی می‌تواند از خانواده خود جدا شود، اما جداسدن از یک طبقه اجتماعی و پیوستن به طبقه دیگر بسیار دشوار است. آریان‌پور، طبقه اجتماعی را اینگونه تعریف می‌کند: «جمع کثیری از مردم که از حیث اقتصادی، پایگاه واحدی دارند، موجد طبقه می‌شوند. طبقه، گروه بزرگی است که اعضای آن در تولید اجتماعی، مقام همانندی دارند و از ثروت اجتماعی، سهم کمابیش برابری می‌برند. اعضای طبقه به سبب تجانس کلی خود دارای آرمان‌های مشابهی هستند و موافق آرمان‌ها برای بهبود اوضاع عمومی طبقه خود می‌کوشند» (آریان‌پور، ۱۳۵۴: ۸۳). در یک جامعه، طبقات مختلف اجتماعی وجود دارد که هر کدام با داشتن ویژگی‌هایی از یکدیگر متمایز می‌شوند. جامعه‌شناسان مختلف درباره عوامل متمایزکننده طبقات اجتماعی، عواملی را برشمرده‌اند که سه ویژگی مطرح‌شده در تعریف یادشده، تقریباً در تمامی آنها مشترک است. «طبقه اجتماعی به وسیله سه عامل مشخص می‌شود: یکی نقش آن در تولید، دوم رابطه آن با اعضای دیگر طبقه و سوم آگاهی بالقوه‌ای که به صورت جهان‌بینی ظاهر می‌شود» (آکوف، ۱۳۵۴: ۱۵-۱۶). گلدمن نیز تعریفی شبیه تعریف آکوف دارد: «برای تعریف طبقه اجتماعی، باید دو عامل را که با هم وابستگی متقابل دارند، بدون اینکه دقیقاً یکی باشند، مد نظر قرار داد. این دو عامل عبارتند از: نقش تولیدی و مناسبات اجتماعی با دیگر طبقات» (گلدمن، ۱۳۵۷: ۱۲۳).

اغلب جامعه‌شناسان مانند مارکس^۴، ماک ایور^۵، امیل دورکیم^۶ و ویلفرد پارتو^۷ نیز در تقسیم‌بندی‌ای که درباره طبقات اجتماعی ارائه می‌دهند، جامعه را به دو گروه استثمارگر و استثمارشده یا سرمایه‌دار و کارگر تقسیم می‌کنند. آنها در بررسی جامعه، نخست به تأسیسات اقتصادی می‌پردازند و این تأسیسات را مرکز تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. نظریه مارکس مبنی بر این است که قوای اقتصادی، کلیه جنبه‌های دیگر

1. Halb wachs
2. Starck
3. Gorvitch
4. Marx
5. mac iver
6. Emile Durkheim
7. Vilfredo Pareto

۴۸ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و نهم، زمستان ۱۳۹۴

زندگی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و ماک ایور «خاطر نشان می‌کند که کهن‌ترین و متداول‌ترین طبقه اجتماعی، طبقه‌بندی دوتایی است. یعنی تقسیم جامعه به دو طبقه بزرگ که یکی طبقه آقاها و دیگری طبقه عامیان است یا آزادگان و بردگان، یا طبقه حاکم و زیردست» (کینگ، ۱۳۴۶: ۳۷۵).

هر چند تقسیم‌بندی‌هایی از این دست در قرن نوزدهم شکل گرفته است، در طول تاریخ جوامع بشری به اسامی و اشکال مختلف جلوه داشته است. عنوان‌های برده، کشت‌کار و کارگر مخصوص استثمارگران و عناوین برده‌دار، زمین‌دار و سرمایه‌دار، نام‌هایی برای استثمارگران است. در دوره قاجار نیز یک طبقه کم‌تعداد خواص است که بیشترین امکانات جامعه در اختیار آنان است و آن قطب قدرتمند اجتماع از جهات مختلف اقتصادی و سیاسی است. البته به نظر می‌رسد که در ایران بنا به علل و عوامل مختلف، بازرگانی و تجارت رونق چندانی نداشته و طبقه متوسط ثروتمند به معنای واقعی آن در ایران شکل نگرفته است.

آدمیت در کتاب «اندیشه ترقی و حکومت قانون» به نقل از رساله‌ای به نام «شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی» درباره طبقات خواص در دوره قاجار می‌گوید: «بر آن دو طایفه شاهزادگان و سادات عظام، باید خوانین قاجار را هم افزود. این سه قبیله گدای مملکت هر روز زاد و ولد می‌کنند و البته واضح است مخارج عیال و اطفال آنها از کجاست. از روحانیون بگوییم، پیشوایان ملت ما که هر یک در مقام خود، امیرالامرای ملت هستند. جناب مجدد الاسلام نایب‌مناب پیغمبر اکرم، کالسکه چنداسبه سوار می‌شوند و عمارت‌های رفیع و زنان متعدد دارند» (آدمیت، ۱۳۵۱: ۳۹). آدمیت به نقل از همان رساله به وفور تعداد شاهزادگان اشاره می‌کند و یکی از عوامل نقصان ایران را وفور شاهزادگان می‌داند: «از دیگر اسباب بی‌نظمی ایران، جمعیت زیاد شاهزادگان است. در مدت هزار و سیصد سالی که عثمانیان پا به دایره اسلام نهاده‌اند تا امروز، شمار شاهزادگان ترک معدودند، اما از روزگار خاقان مغفور تاکنون، عده اولاد شاه را نمی‌توان به دقت به حساب آورد. هر کجا پا بگذاری، خالی از وجود شاهزاده‌های خاقان نخواهی یافت» (همان: ۳۸).

این طبقه خواص که اقشاری از آن را برشمردیم، در برابر اکثریت پرشماری قرار داشتند؛ اکثریتی که شامل توده مردم بودند و از تمامی امتیازات طبقه بالای جامعه بی بهره بودند. البته این اکثریت هم شامل اقشار و گروه‌های مختلف می‌شدند؛ از جمله عده کمی بازرگانان و تعداد زیادی از گروه پیشه‌وران و دهقانان. بر اساس این طبقه‌بندی می‌توان شاعران دوره مشروطه را نیز به دو گروه طبقه خواص و طبقه عوام تقسیم کرد. شاعرانی چون فرخی یزدی، سید اشرف گیلانی، میرزاده عشقی و عارف قزوینی، جزء توده‌های مردم و از گروه اکثریت بودند و شاعرانی چون ایرج میرزا و ملک‌الشعرا بهار از طبقه خواص بودند. فرض ما این است که طبقه اجتماعی‌ای که این شاعران به آن تعلق داشتند، موجب ایجاد تفاوت‌هایی در جهان‌بینی آنها و در نتیجه سبک شعری آنها شده است؛ به طوری که می‌توان تفاوت‌های عمده‌ای را در مباحث فکری، زبانی و ادبی شاعران هر طبقه مشاهده کرد. این مقاله درصدد است تا بر اساس نظریه طبقات اجتماعی گلدمن، منشأ اختلافات فکری ایرج میرزا و فرخی یزدی را دریابد و نقش جایگاه‌های اجتماعی هر یک را در پیدایش این گوناگونی‌ها نشان دهد. با توجه به اینکه در مبحث طبقه اجتماعی، زندگی شاعر یا نویسنده و وضعیت اقتصادی او در شکل‌گیری جهان‌بینی آنان مؤثر است، به طور خلاصه به شرایط زندگی این دو شاعر و در نتیجه طبقه اجتماعی آنان اشاره می‌شود.

پیشینه تحقیق

آثار ارزشمند متعددی در مورد شاعران دوره مشروطه، به ویژه فرخی یزدی و ایرج میرزا نوشته شده که برخی از آنان عبارتند از: *پیشوای آزادی* تألیف حسین مسرت؛ *از بهار تا شهریار نوشته حسنعلی محمدی*؛ *شعر فارسی از آغاز تا امروز* اثر پروین شکیبای با چراغ و آینه اثر ارجمند استاد محمدرضا شفیعی کدکنی؛ *چهار شاعر آزادی* نوشته محمد علی سپانلو؛ *از صبا تا نیما* تألیف یحیی آرین‌پور؛ *یا مرگ یا تجدد* از ماشاءالله آجودانی؛ *سنت و نوآوری در شعر فارسی* اثر قیصر امین‌پور و....

اما علیرغم وجود کتاب‌ها و مقالات بسیار در این زمینه، اثر مستقل و جامعی که به ارتباط بین پایگاه اجتماعی این دو شاعر با جهان‌بینی آنان توجه کرده باشد، نوشته نشده است. آنچه این مقاله را از سایر آثار متمایز می‌کند، توجه به تأثیر طبقه اجتماعی

۵۰ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و نهم، زمستان ۱۳۹۴
فرخی یزدی و ایرج میرزا در شکل‌گیری جهان‌بینی آنان و تجزیه و تحلیل سبک این دو شاعر بر اساس این تأثیر و تأثر است.

ایرج میرزا و طبقه اجتماعی او

جلال‌الملک، ایرج میرزا، فرزند غلامحسین میرزا - نوه فتحعلی‌شاه - در خاندانی پرورش یافت که از تبار شاه و شاعر بودند. پدرش لقب صدرالشعرايي داشت و از شاعران درباری به شمار می‌رفت که در مراسم گوناگون رسمی، قصیده می‌خواند. ایرج در دیوان خود از لقب پدر خویش یاد کرده است:

مرد همی صدر شاعران پدر من یکی دو سه مه پیش از این به ناخوشی سل
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۳۳)

خود ایرج نیز وابسته به حکومت و صاحب‌منصب در دربار بود و به سبب شاهزاده بودن همواره وظیفه‌خور دربار بوده است.

مر مرا منصب و ادرار است از دولت و من بایدم قطع ید از منصب و ادرار کنم
(همان: ۳۸)

ایرج نسبت به توده‌های مردم، وضعیت اقتصادی و فرهنگی بهتری داشته است. «در نوزده سالگی سرودن قصاید اعیاد از سوی مظفرالدین شاه به او واگذار شد. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، او را منشی مخصوص خود گردانید. پس از مدح امین‌السلطان اتابک، ماهی ده تومان از درآمد دولت مقرر می‌گرفت» (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ۴۹۳). مضامین پرتکراری در دیوان ایرج وجود دارد که بیانگر تعلق او به طبقه خواص و دنیای نو است:

کفش تو واکس زده، جامه اطوخورده بود هر سحر کان را در پا کنی، این در بر
یقہات پاک و کلاہت نو و سردست تمیز عینک و دستکش و ساعت و پوتین درخور
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۲۵)

مورد دیگری که حکایت از رفاه اقتصادی ایرج دارد و نشان‌دهنده تعلق او به گروه خواص است، مسئله زبان‌دانی است؛ آن هم در شرایطی که اکثر مردم جامعه بی‌سواد و محتاج به نان شب خود هستند، او عالم به پنج زبان است. چنان‌که خود می‌گوید:

گر چه در پنج زبان افصح ناسم دانند به علی من کرتم شیوه گفتار کنم
(همان: ۳۸)

عالم پنج زبان، صاحب خط، مالک ربط جامع این همه اوصاف شدن آسان نیست (ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۷۰)

روشن است که ایرج جزء طبقه اقلیت قدرتمند جامعه است و از این نظر با اکثر شاعران دوره مشروطه متفاوت است. در این دوره به دلایل مختلف، طبقه حاکم و خواص در مرحله انحطاط قرار داشت. از جمله این دلایل عبارت بود از: تهاجمات خارجی، بی‌کفایتی حاکمان قاجار در دفاع از قلمرو تحت حکومت خود، نفوذ شدید دو کشور روس و انگلیس در ایران، ناتوانی طبقه حاکم در حفظ استقلال کشور، اوضاع نامساعد اقتصادی، ناتوانی طبقه حاکم در ایجاد رفاه و... که همه این موارد از دلایل رویگردانی مردم از شاهان و حاکمان و سست شدن پایگاه طبقاتی آنان بود. در طبقه مسلط جامعه، شاه در هرم قدرت قرار داشت و سپس صدراعظم و وزیران و به همین ترتیب تا حاکمان ولایات که در این طبقه جای داشتند. در لایه‌های آخر این طبقه هم قشر شاهزادگان و افرادی چون ایرج میرزا قرار داشتند که هر چند نسبت به عوام، امکانات فرهنگی و اقتصادی زیادی برخوردار داشتند، به دلایل مختلف، نسبت به اقشار دیگر طبقه خود امکانات کمتری داشتند و همین سبب نزدیک شدن آنها به قشرهایی از مردم می‌شد.

فرخی یزدی و طبقه اجتماعی او

فرخی یزدی از فقرا و کارگران بود و رابطه‌ای با حکومت و حاکمان وقت نداشت. «فرخی چون از طبقه متوسط بود، پس از خروج از مدرسه به کارگری مشغول شد. او از دسترنج خود که مدتی در کار پارچه‌بافی و مدتی هم در کار نانوايي بوده، امرار معاش می‌کرد» (مکی، در مقدمه بر دیوان فرخی یزدی، ۱۳۶۰: ۹). او در نوجوانی تحت تأثیر فضای روحی انقلاب مشروطه، در یزد شعری برای حاکم آن شهر سرود و ضمن نکوهش حاکم وقت، او را به رعایت حقوق مردم و استقرار آزادی و قانون دعوت کرد. همین امر موجب شد تا او را به زندان بیفکنند و لب و دهانش را بدوزند. پس از فرار از زندان، به تهران آمد و شیفته اندیشه‌های آزادی‌خواهانه مشروطه‌خواهان شد و از سوی دیگر تحت تأثیر اندیشه‌هایی قرار گرفت که به تبلیغ اصول سوسیالیسم و در واقع کمونیسم روسی می‌پرداخت. پس از آن وارد زندگی سیاسی شد. روزنامه‌ای به نام «طوفان» منتشر کرد و

۵۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و نهم، زمستان ۱۳۹۴
در عین حمایت از مبانی مشروطیت، به تبلیغ مفاهیم اصلی سوسیالیسم یعنی عدالت،
برابری اجتماعی و دفاع از حقوق کارگران و اقشار فقیر جامعه پرداخت.
در حقیقت طبقه اصلی اجتماعی فرخی همان طبقه اجتماعی عارف، عشقی، لاهوتی
و نسیم شمال است. همه این بزرگان، شاعران مردمی بودند که از جمعیت شهری و توده
مردم برخاسته بودند. همگی در عین حال که شاعر بودند، روشن فکر هم بودند. فرخی
در اشعار خود بارها به فقر و تهی دستی خود اشاره می کند:

از جنس فقیرانم و با این غم بسیار دل شاد از آنم که غنی زاده نبودم
(فرخی یزدی، ۱۳۶۰: ۳۲)

ما خیل گدایان که زر و سیم نداریم چون سیم نداریم ز کس بیم نداریم
(همان: ۵۵)

نقد جان را رایگان در راه آزادی دهیم گر به جیب و کیسه ما مفلسان نقدینه نیست
(همان: ۶۲)

نمونه‌هایی از تفاوت‌های فکری ایرج میرزا و فرخی یزدی

نقد سنت‌های دینی و نقد اجتماعی

یکی از اجزای اساسی جهان بینی نو در دوره مشروطه، توجه به عقل و عقل گرایی بود
که از عوامل اصلی این تحول ذهنی، تماس دنیای شرق با دنیای غرب بود. «نیمه دوم
قرن نوزدهم، عصر اعتقاد به علم بود و آن به دنبال عصر روشنائی با پیشرفت علوم
طبیعی به وجود آمد. اصحاب اصالت عقل و تجربه، قوانین نیوتن را حاکم بر عالم
فرودین دانستند. آنها نه تنها اساس دیانت را تخطئه کردند، بلکه رسالت، نبوت، وحی و
تقدیس و همه متعلقات دین را مهمل شمردند و نوشته‌های تورات و انجیل را جزء
اباطیل محسوب کردند. غیر از قوانین طبیعی و آنچه عقل و تجربه بیاموزد، هر چه بود و
نبود را بی ارزش انگاشتند» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۷۲).

در دوره مشروطه از منظر روشن فکران، عقل ملاک سنجش شایستگی و ناشایستگی
و حقیقت و اوهام قرار گرفت و مبارزه با جهل و خرافات، از مهم ترین مسائلی بود که
اغلب شاعران و روشن فکران به آن پرداختند؛ زیرا در ایران عصر قاجار، یکی از عوامل

اصلی انحطاط، خرافات و جهلی بود که بر اندیشه مردم حکومت می کرد. حکومت استبدادی و سنتی ایران علاوه بر حمایت از وضعیت موجود، در تقویت روحیه خرافی مردم می کوشید؛ زیرا «اهرم‌های اداره جوامع قبیله‌ای متفاوت از اهرم‌های جوامع صنعتی است. یکی از نیازهای اداره اینگونه جوامع، خرافات، جهل، فال‌بینی، جادو، دعانویسی و جن‌گیری است» (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۱۴۱). مراسم مذهبی مانند محرم در عصر قاجار به انواع خرافات مانند قمه‌زنی و داستان‌های افسانه‌ای روضه‌خوانی آلوده شد که در شعر این دوره به‌ویژه در شعر ایرج میرزا انعکاس یافته است. در سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، شخصی برجسته‌ترین ویژگی شهرش را اینگونه بیان می‌کند:

«یک روضه‌خوان تازه از شاگردان ملاحسین جنی به خوی آمده، با وجود جوانی چون استاد پیر خود مرثیه می‌خواند. طایفه جن از زیر بغل با او سخن می‌گویند و مرثیه‌های تازه به او یاد می‌دهند. کتاب مرثیه او را که اجنه نوشته‌اند، غیر از او احدی نمی‌تواند بخواند... مردم در مرثیه او از دیده به جای اشک، خون می‌بارند» (مراغه‌ای، ۱۳۵۳: ۱۸۴).

نقد اینگونه خرافات در اشعار ایرج میرزا نمودی ویژه یافته است. تا آنجا که در برخی از موارد حتی به نظر می‌آید که ایرج میرزا دین را مانع ترقی دانسته و در اغلب موارد هم سنت‌های دینی را معادل اوهام قرار می‌دهد و علاوه بر نقد سنت‌های دینی و نقد علمای دین، گاهی حتی به شورش در برابر خدا می‌پردازد. «کو خدا کیست خدا نیست خدا...» (ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۲۲۳).

تو می‌گویی قیامت هم شلوغ است تمام حرف مآها دروغ است...
(همان: ۸۱)

آ خدا خوب که سنجیدم من از تو هم هیچ نفهمیدم من
گر تو آن ذات قدیم فردی مردی
یا تو آن نیستی ای خالق کل که به ما وصف نمودند رسل
(همان: ۱۲۷)

در جای دیگری از دیوان، ایرج به انتقاد از شیوه‌های غلط عزاداری می‌پردازد:
بشنو که لطیفه فشنگی است این است حقیقت اصل معنیش

در دسته شاه حسین بنگر کان ترک کفن فکنده در پیش
خواهد که کشد سنان و خولی کوبد قمه را به کله خویش
آن ترک دگر ز سینه‌زن‌ها فریاد کند ز سینه خویش
کوبیدن اشقیا از این به؟ دانایی و معرفت از این بیش؟
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۹۱)

ایرج به اقتضای پایگاه طبقاتی خود، نسبت به سنت‌های اشرافی با احتیاط رفتار می‌کند؛ احتیاطی که به سود طبقه حاکم است. در عوض نسبت به سنت‌های اجتماع و سنت‌های دینی بی‌پروا است و این هم بنا بر شرایط طبقاتی اوست و زبانی برای طبقه حاکم ندارد. او برخلاف فرخی یزدی که به سبب علاقه به توده مردم از نقد دین اجتناب می‌کند، با صراحت به نقد دین می‌پردازد.

درباره فرخی یزدی نمی‌توان چندان از جهان‌بینی نو سخن گفت. فرخی هر چند با اندیشه‌های نو آشنایی دارد، بیشتر درگیر همان جهان‌بینی سنتی است که در آن بیشتر از جبر و کمتر از آزادی اراده انسان سخن به میان می‌آید و سعادت بشر را هم در گرو امور ماورای طبیعی می‌داند، نه امور مادی و حسی. نقد سنت‌های دینی چندان جایگاهی در دیوان فرخی ندارد و این برخورد احتیاط‌آمیز به سود توده‌های مردم است و در برابر این برخورد، یک برخورد تند و مبارزه‌جویانه با سنت‌های اشرافی و استبدادی در دیوان او به چشم می‌خورد که به سود مردم و به ضرر طبقه حاکم است. نقد سنت‌های دینی در دیوان فرخی محدود به همان کلیشه‌هایی است که در چند قرن قبل و در اشعار کسانی چون حافظ به کار می‌رفت.

می‌شدم آلت هر بی‌سروپا چون تسبیح دستگیر من اگر رشته زَنار نبود
(فرخی یزدی، ۱۳۶۰: ۸۵)

از سبحة صد دانه از باب رینا به صد مرتبه این رشته زَنار که بستیم
(همان: ۸۸)

ای شیخ از حصیر فرییم مده کاید ز بوریای تو بوی ریا هنوز
(همان: ۹۵)

بیشتر انتقادهای فرخی از سنت‌های دینی به همین صورت است. پرسش شک‌آمیزی درباره خدا، یا شک در هستی در دیوان او تقریباً وجود ندارد.

آزادی

در شعر مشروطه، آزادی به مفهوم دموکراسی غربی نزدیک می‌شود و به طور کلی به این معناست که مردم علاوه بر اینکه از نظر فردی آزادی‌هایی دارند، از نظر اجتماعی هم می‌توانند سرنوشت سیاسی و اقتصادی خود و سرزمین خود را معین کنند (یاحقی، ۱۳۸۷: ۱۶). البته آزادی در این دوره بیشتر در مفهوم حاکمیت قانون، استبدادستیزی، استقرار حکومت مشروطه، آزادی قلم و اندیشه و... به کار برده می‌شود. به همین علت شعر این دوره، آزادی را در تمام جلوه‌های اجتماعی و سیاسی آن می‌ستاید و آبادی کشور و وطن را در به دست آوردن آزادی ملت و قانون امکان‌پذیر می‌داند (آجودانی، ۱۳۸۲الف: ۲۳۹).

شاعران عصر مشروطه هر چند در به کار بردن واژه آزادی با هم اشتراک دارند، درباره مفهوم آزادی دیدگاه متفاوتی با یکدیگر دارند. در جهان‌بینی ایرج میرزا، آزادی بیشتر در معنای آزادی از قیدوبندهای سنت‌های جامعه و سنت‌های دینی است. تلقی او از آزادی نزدیک به معنای غربی آن است. او در مبحث آزادی‌های اجتماعی بیشتر از آزادی زنان سخن گفته است. ایرج، ریشه بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی را در حجاب زنان می‌بیند. اشعار ایرج درباره حجاب و پوشش زنان شاید به اصل عقب‌ماندگی فرهنگی نیز مربوط باشد؛ زیرا همیشه اینگونه است که مظاهر عینی و ملموس تمدن‌ها زودتر از مبانی فکری و فلسفی وارد جوامع دیگر می‌شود. اغلب روشن‌فکران و تعدادی از شاعران در دوره مشروطه به اروپا سفر کردند و با دیدن حضور زنان در کنار مردان در اجتماع، به جای توجه به زمینه‌های اصلی و عمیق این حضور، بیشتر به آزادی در پوشش و لباس و ظاهر آنها توجه می‌کردند و شاید محدودیت‌های حجاب را دلیل استفاده نکردن از نیروی زنان در ایران یافتند.

اوج‌بورن نخستین جامعه‌شناسی بود که این نظر را در قالب فرضیه صریحی ریخت. وی بر آن است که در پرتو کثرت اختراعات و پیشرفت‌های حیرت‌انگیز مادی فرهنگ مثل مسکن و... به مراتب سریع‌تر از جنبه‌های غیر مادی مثل مذهب، دولت و آموزش و پرورش روی داده است. از آنجا که جنبه‌های مختلف یک فرهنگ به یک میزان تغییر

نمی‌یابد، در برخی از جنبه‌ها نسبت به جنبه‌های دیگر عقب‌ماندگی به وجود می‌آید که مستلزم تطبیق است. معمولاً جنبه‌های مادی زودتر تحول می‌یابد. جنبه‌های غیر مادی باید خود را با جنبه‌های مادی تطبیق دهد. در غیر این صورت جامعه به تعادل نخواهد رسید (کینگ، ۱۳۴۶: ۴۹۲). بر این اساس بی‌حجاب کردن زنان - که عینی است - سهل‌تر از ایجاد زمینه‌های آگاهی و تخصص در زنان و تغییر نگرش مردان نسبت به جایگاه اجتماعی و حقوق زنان است. بنابراین زودتر مورد توجه قرار می‌گیرد و به آن دعوت می‌شود.

در اشعار ایرج، موارد متعددی در مدح کشف حجاب به چشم می‌خورد؛ البته وی در مورد آگاهی‌افزایی در زنان نیز اشعاری دارد.

درباره ارتباط تعلیم و تربیت با عصمت و عفت در این ابیات می‌گوید:

چو زن تعلیم دید و دانش آموخت رواق جان به نور بینش آموخت
به هیچ افسون ز عصمت برنگردد به دریا گر بیفتد تر نگردد
چو خور بر عالمی پرتو فشاند ولی خود از تعرض دور ماند
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۸۳)

این مقدمات مختصر نشان می‌دهد که ایرج به سبب تعلق به طبقه بالای جامعه، در زمینه آزادی نیز از آزادی‌های سیاسی صرف نظر کرده، تنها به آزادی‌های اجتماعی پرداخته است. او به سبب دلبستگی‌هایی که به طبقه اشراف داشت، خواهان حفظ حاکمیت سلسله قاجار بود، زیرا با برقراری سلسله حاکم است که مصالح طبقاتی او نیز حفظ می‌شود.

دیدگاه فرخی درباره آزادی و نیز مسئله حجاب زنان با دیدگاه ایرج میرزا متفاوت است. «دیدگاه فرخی با ایرج و عشقی و عارف متفاوت است. او اعتقاد دارد که علت اصلی سیاه‌روزی زنان شرایط نابسامان اجتماعی است» (آجودانی، ۱۳۸۲: ب: ۲۴۰). مبحث آزادی در اشعار فرخی بیشتر حول آزادی کارگران از سلطه افراد فرادست جامعه است و اغلب نیز آزادی را نقطه مقابل استبداد به کار می‌برد. فرخی آزادی را ضامن استقلال وطن، برقراری عدالت و عامل نابودی استبداد می‌داند. در نمونه‌های زیر، فرخی خواهان آزادی گروه کارگران از اقشار حاکم جامعه و برقراری عدالت اجتماعی است.

ریزد عرق هر آنچه ز پیشانی فقیر
سرمایه دار جای می ناب می خورد
غافل مشو که داس دهاقین خون جگر
روزی رسد که بر ارباب می خورد
(فرخی یزدی، ۱۳۶۰: ۴۱)

تا مگر عدل و تساوی در بشر مجری شود
انقلابی سخت در دنیا به پا باید نمود
مسکنت را محو باید کرد بین شیخ و شاب
معدلت را شامل شاه و گدا باید نمود
(همان: ۴۶)

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود
کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود
(همان)

در مملکتی که جنگ اصنافی نیست
آزادی آن منبسط و کافی نیست
در جشن چرا به کارگر ره ندهند
این مجلس اگر مجلس اشرافی نیست
(همان: ۱۸۵)

در نمونه‌های زیر فرخی، آزادی را در مقابل استبداد قرار می‌دهد که البته این مفهوم رایج‌ترین مفهوم آزادی در آن زمان بوده است.

اهریمن استبداد، آزادی ما را کشت
نه صبر و سکون جایز نه حوصله باید کرد
(همان: ۲۵)

ای که پرسى تا به کی در بند در بندیم ما
تا که آزادی بود در بند، در بندیم ما
مادر ایران نشد از مرد زابیدن عقیم
آن زن فرزانه را فرزانه فرزندیم ما
(همان: ۱۳۳)

دولت هر مملکت در اختیار ملت است
آخر ای ملت به کف کی اختیار آید تو را
(همان: ۱۴۷)

از سویی دیگر ارزش و جایگاه آزادی در دیدگاه فرخی به گونه‌ای دیگر است. آزادی از مضامین اصلی شعر فرخی است و آن قدر برای آزادی اهمیت قائل است که حاضر است برای دستیابی به آن حتی دست از جان بشوید. ایرج نسبت به فرخی کمتر از مفهوم آزادی استفاده کرده است.

از آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی
دست خود ز جان شستم از برای آزادی
(همان: ۹۵)

۵۸ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و نهم، زمستان ۱۳۹۴
تا که استبداد سر در پای آزادی نهد دست خود بر قبضه شمشیر می‌باید گرفت
(فرخی یزدی، ۱۳۶۰: ۹)

فرخی چون از طبقه نیازمند جامعه است و باور دارد که حقوقش از سوی طبقه مرفه و قدرتمند پایمال شده است، درباره آزادی بیشتر از مفاهیمی سخن می‌گوید که معادل ستیز با طبقه اعیان و اشراف و ستیز با استبداد است و این با منافع و مصالح فرخی - بر اساس پایگاه اجتماعی او - سازگار است.

وطن پرستی

یکی از اصلی‌ترین درون‌مایه‌های شعر این دوره، وطن است. هر چند وطن‌دوستی در جامعه ایرانی و تاریخ ادبیات فارسی سابقه‌ای طولانی دارد، در شعر مشروطه کاربرد خاص یافته و به عنوان یک شعار سیاسی درآمده است. «وطن در معنای جدید آن، یکی از مفاهیم مهم و محوری ناسیونالیسم است و با معنای ملت و دولت ملی ارتباط تنگاتنگ دارد. خود ناسیونالیسم، پدیده جدیدی است که سابقه چندانی ندارد و مفهوم جدید وطن در ایران، تحت تأثیر اندیشه غربی و در دوره ناصری شناخته و معرفی شد» (آجودانی، ۱۳۸۲: ب: ۲۱۲). اما «احساس نوعی همبستگی در میان افراد جامعه ایرانی در طول زمان همیشه وجود داشته است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۰).

البته میزان توجه شاعران به وطن و دیدگاه‌های آنان در این مورد هرگز با هم یکسان نبوده است. هر چند از ایرج چند شعر در ستایش وطن و وطن‌پرستی وجود دارد، به نظر می‌آید که او هرگز ناسیونالیست نبوده است، آنگونه که فرخی و بهار و عارف و عشقی بوده‌اند. مایه‌های وطنی در اشعار ایرج اندک است. ایرج نه برخلاف اکثر شاعران دوره مشروطه، به ایران باستان افتخار می‌کند و نه به مقایسه ایران اسلامی و باستانی می‌پردازد. می‌توان گفت که علت بی‌توجهی او به وطن، بی‌اعتقادی به حاکمیت ملی است. او برای مردم حقوق سیاسی قائل نیست، آن هم حق مهم و متضاد با منافع طبقاتی او یعنی حق حاکمیت ملی. «ایرج نه برای مردم در تصمیمات مملکتی حقی قائل است و نه صلاحیتی... نفی حقانیت یا صلاحیت مشارکت سیاسی مردم، نفی

تأثیر طبقه اجتماعی بر شعر شاعران دوره مشروطه ... / ۵۹
اصلی‌ترین پایه ملیت‌گرایی است. بنابراین ایرج را نمی‌توان شاعری ملیت‌گرا و ناسیونالیست به شمار آورد» (دهباشی، ۱۳۸۷: ۳۴۲).

البته نمونه‌هایی از اشعار میهن‌پرستانه در دیوان ایرج به چشم می‌خورد.
دل‌م به حال تو ای شیر ایران سوخت که چون تو شیر نری را در این کنام کنند
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۹۳)

ما که اطفال این دبستانیم همه از خاک پاک ایرانیم
همه با هم برادر وطنیم مهربان همچو جسم با جانیم
وطن ما جای مادر ماست ما گروه وطن‌پرستانیم
(همان: ۱۹۴)

تعداد ابیاتی که در زمینه وطن‌پرستی در دیوان ایرج وجود دارد، نسبت به دیوان فرخی بسیار کم است. حتی گاه به نظر می‌رسد که ایرج چندان دل‌بستگی به وطن ندارد.
فتنه‌ها در سر دین و وطن است این دو لفظ است که اصل فتن است
صحبت دین و وطن یعنی چه؟ دین تو موطن من یعنی چه؟
همه عالم همه کس را وطن است همه جا موطن هر مرد و زن است
چیست در کله تو این دو خیال؟ که کند خون مرا بر تو حلال
(همان: ۱۸)

ملی‌گرایی و وطن‌پرستی، یکی از مهم‌ترین مضامین شعر فرخی یزدی است، اما وطن‌پرستی فرخی با عرب‌ستیزی همراه نیست. همچنین توجه او به ایران باستان بسیار بیشتر از ایران دوره اسلامی است. شاید حضور نداشتن عناصر عرب‌ستیزی در دیوان او، رعایت جانب خاطر توده‌های مردم باشد؛ زیرا او همیشه توجه ویژه‌ای به عقاید و تمایلات مردم داشته است. خود از توده مردم است و مردم نیز باورها و گرایش‌های شدید دینی دارند. در واقع این احتیاط و ملاحظه فرخی برای رعایت مصالح طبقه‌ای است که خود او بدان تعلق دارد. فرخی اغلب در ابیاتی که از وطن سخن می‌گوید، به قهرمانان و یا شخصیت‌های باستانی اشاره می‌کند و نیز از افتخارات و عظمت‌های ایران باستان یاد می‌کند:

هر که را دوخته شد در ره مشروطه وطن
پر بدیهی است نگوید به جز از راست سخن
این وطن فتنه ضحاک ستمگر دیده
آفت پور پشن، رنج ستمگر دیده
جور چنگیزی و افغان ستمگر دیده
گر چه از دشمن دون ظلم مکرر دیده
باز بر جای فتاده است به سنگینی کوه
گویا نامده از حمله اعدا به ستوه
گوینا نامده از حمله اعدا به ستوه
(فرخی یزدی، ۱۳۶۰: ۱۸)

این همان ایران که منزلگاه کی کاووس بود
خوابگاه داریوش و مأمن سیروس بود
جای زال و رستم و گودرز و گیو و توس بود
نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود
(همان: ۱۹۶)

فرخی بیش از شاعران دوره مشروطه به قهرمانان ملی، دینی، تاریخی یا داستانی اشاره کرده است. این ویژگی علاوه بر اینکه انگیزه‌های سیاسی، اجتماعی و مسلکی او را نشان می‌دهد، بیانگر اطلاعات وسیع او درباره اساطیر و تاریخ ملی و دینی ایران است (سلطانی، ۱۳۸۱: ۴۵). علاقه و اشتیاق فرخی در به کار بردن اساطیر و مسایل ملی به حدی است که حتی در موضوعاتی که جنبه سیاسی ندارد و صرفاً توصیف طبیعت است نیز به اساطیر و شخصیت‌های داستانی و قهرمانی اشاره می‌کند. به عنوان مثال در مسقط «بهاریه» می‌سراید:

سر زد اشکوفه سیامک‌سان از شاخ درخت
تا کیومرث بهار آمد و بنشست به تخت
بست طهمورث بر دیو محن سلسله سخت
غنچه پوشیده چو هوشنگ ز مردگون رخت
(فرخی یزدی، ۱۳۶۰: ۱۹۳)

استعمارستیزی

رقابت روس و انگلیس در ایران زمان قاجار و گرفتن امتیازات فراوان از سلسله قاجار، موجب شد که افکار عمومی به شدت از روس و انگلیس نفرت پیدا کند. هر چند اغلب شاعران دوره مشروطه به گونه‌ای بی‌زاری و تنفر خود را از حضور و نفوذ بیگانگان در کشور ابراز می‌کنند، همه به یک‌میزان به این مسئله توجه نکرده‌اند. ایرج میرزا نسبت به فرخی، کمتر از حضور بیگانگان در ایران انتقاد کرده است. استعمارستیزی با وطن‌پرستی، استقلال و حاکمیت ملی در ارتباط است و از آنجا که ایرج به حاکمیت ملی نیز بی‌توجه است، نسبت به نفوذ کشورهای استعمارگر در ایران هم اعتراض جدی

تأثیر طبقه اجتماعی بر شعر شاعران دوره مشروطه ... / ۶۱
ابراز نمی‌دارد. یکی از موارد توجه ایرج به مسئله استعمار، در مثنوی «عارف‌نامه» است که به روس و انگلیس اشاره می‌کند و مورد دیگر هم این قطعه است که درباره قرارداد ۱۹۰۷ سروده است.

گویند که انگلیس با روس عهدی کرده است تازه امسال
کاندر پلیتیک هم در ایران زمین پس نکنند هیچ اهمال
افسوس که کافیان این ملک بنشسته و فارغند از این حال
کز صلح میان موش و گربه بر باد رود دکان بقال
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۹۲)

فرخی به دلیل علاقه و توجه ویژه به وطن و استقلال آن، از نفوذ استعمارگران در کشور خود بیمناک است. او از انگلیس با عناوینی چون «جزیره آتش خیز» یا «لرد طلاپرست» و... یاد می‌کند.

هر جا سخن از سیم و زر ناب رود کی لرد طلاپرست در خواب رود
ای کاش که این جزیره آتش خیز خاکش ز نزول باد در آب رود
(فرخی یزدی، ۱۳۶۰: ۲۱۱)

جز جفاکاری و بی‌رحمی و مظلوم‌کشی شیوه و عادت دربار بریتانی نیست
(همان: ۱۷)

اما متأثر از اندیشه‌های سوسیالیستی خود، نسبت به روس، برخورد دوگانه‌ای دارد. گاه نسبت به این کشور و نفوذ آن در ایران ابراز تنفر می‌کند و با حسرت از دوران طلایی ایران دوره باستان یاد می‌کند:

ای همان ایران که منزلگاه کیکاووس بود خوابگاه داریوش و مأمن سیروس بود
جای زال و رستم و گودرز و گیو و طوس بود نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود
(همان: ۱۸۶)

و گاهی نیز روس‌ها را دوست ایرانیان می‌داند و بر این عقیده است که دولت ایران نباید دست دوستی روس‌ها را پس بزند:
دشمن پی دشمنی کمر می‌بندد بیگانه ره نفع و ضرر می‌بندد
گر دعوی دوستی کند دولت روس کی دوست به روی دوست درمی‌بندد
(همان: ۲۳۶)

استبدادستیزی

ایرج میرزا چون خود از شاهزادگان است و از طبقه خواص، بنابراین چندان اعتراضی نسبت به شاه و شاهزادگان ندارد و حتی بقای سلسله قاجار به نفع اوست. مصالح طبقاتی او مانع از آن است که به حاکمیت ملی معتقد باشد. در دیوان او مبارزه با استبداد نمودی ندارد، مدح شاه و امیر و درباریان فراوان است و حتی گاه شاعر بر استبداد رحمت می‌فرستد.

باید از دولت متبوعه کنند استمداد خلق بیچاره چه دارند که امداد کنند
یادشان رفته که این کره خر از آن پدر است کاش مرحوم علایی را هم یاد کنند
این قر... ز مشروطه چنین آدم شد جای آن است که رحمت به ستبداد کنند
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۸۲)

علاوه بر این در دیوان ایرج، ابیاتی وجود دارد که در آنها به مدح شاه و امیر و درباریان پرداخته است.

اما فرخی عامل اصلی تفاوت طبقاتی را استبداد شاه می‌داند و خواهان از بین رفتن قدرت پادشاه و استبداد است. از این‌رو ترکیباتی چون ناخدای استبداد، اهریمن استبداد، صبح استبداد، لطمه ضحاک استبداد و... در دیوان او بسیار به چشم می‌خورد. فرخی حتی رسیدن به آزادی را در گرو مبارزه با استبداد و نابودی آن می‌داند.

رسم و ره آزادی یا پیشه نباید کرد یا آنکه ز جانبازی اندیشه نباید کرد
در سایه استبداد، پژمرده شد آزادی این نوگل نارس را بی‌ریشه نباید کرد
(فرخی یزدی، ۱۳۶۰: ۸۷)

لطمه ضحاک استبداد، ما را خسته کرد با درفش کاویان روزی فریدون می‌شویم
طعم آزادی ز بس شیرین بود در کام جان بهر آن از خون خود فرهاد گلگون می‌شویم
(همان: ۱۱۷)

بهر آزادی هر آن کس استقامت می‌کند چاره این ارتجاع پر وخامت می‌کند
(همان: ۶۲)

خشم و خروش و دعوت به مبارزه

یکی دیگر از مشخصه‌های اصلی شعر دوره مشروطه، خشم و خروش حاکم بر آن است. این خشم که صریح‌ترین تجلی اعتراض است، از نظر اجتماعی دلایل متعددی داشت که یکی از عمده‌ترین آنها، تغییر در سطح آگاهی مردم و رشد نسبی هوشیاری اجتماعی به حقوق فردی است. دلیل دیگر، اوضاع نامساعد کشور از جهات مختلف است. نخست از منظر اقتصادی است، به گونه‌ای که فقر و تنگدستی مردم به حدی رسیده بود که حتی نان هم به راحتی یافت نمی‌شد. «معمولاً مسئله کمیابی نان، مردم را به ازدحام و شکایت علیه کارگزاران دولت وامی‌داشت» (آدمیت، ۱۳۸۷: ۲۱).

اوضاع سیاسی نیز بهتر از اوضاع اقتصادی نبود. «ستمگری حکام، مهم‌ترین عاملی بود که گاه‌به‌گاه عامه را برمی‌انگیخت» (همان). از نظر اخلاقی نیز جامعه گرفتار انحطاط شدید بود. این موارد مردم کشور را در وضعیتی قرار می‌داد که میل به دگرگونی و تحول از آرزوهای آنان باشد. اقشار و گروه‌های مختلفی در دوره مشروطه برای بیداری مردم و دعوت و برانگیختن آنان به مبارزه علیه اوضاع حاکم تلاش کردند. از مهم‌ترین این مبارزان، شاعران هستند که در اشعار خود می‌کوشند مردم را از شرایط موجود آگاه کنند و برای تغییر آن به مبارزه فراخوانند. البته میزان بهره‌مندی از این خشم و خروش در شاعران مختلف، متفاوت است. این ویژگی در اشعار برخی از شاعران این دوره چون ایرج میرزا وجود ندارد. ایرج به دلیل تعلقی که به طبقه اشراف دارد، خواستار سقوط سلسله قاجار نیست.

آنچه دیگر شاعران را آرمان‌خواه می‌کند و سبب می‌شود به آرزوهایی در آینده دل ببندند، در ایرج وجود ندارد و این امر موجب شده دیوان ایرج از حال و هوای خشم و خروش و حماسه، تهی و در عوض عشق و غنا بر آن مستولی باشد. کلمات و ترکیباتی که مرتبط با خشم و خروش باشد، در دیوان ایرج بسیار اندک است. ایرج در جامعه‌ای که غرق در اعتراض و نارضایتی بود، اشعار غنایی و عاشقانه مانند زهره و منوچهر سرود. برعکس شاعرانی چون فرخی و عشقی که غم و اندوه در دیوان آنها سایه افکنده است، شعر ایرج شعری شاد است. شاد بودن او هم به تبع رضایت خاطر و خشنودی او از اوضاع حاکم است. ترکیبات غنایی زیادی در اشعار ایرج وجود دارد، ترکیباتی چون:

۶۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و نهم، زمستان ۱۳۹۴
تنگ دهان، موی میان، بهشتی حور، دختران ماه غبغب، زیبا پسر، ساقی سیمبر، قمر
طلعت، گل رخ و... .

به وجد اندر هر سوی گلرخان چگل به رقص اندر هر جای مهوشان چگل
همه درخشد مانند نار ذات وقود شراب گلگون اندر به سیمگون بگماز
ز هر طرف شنوی نغمه‌های رود و سرود به هر کجا نگری گونه‌های ساز و نواز
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۶۹)

شاعران آرمان‌خواهی چون فرخی به سبب آنکه از شرایط موجود ناراضی و خواهان
تغییر اساسی در جامعه هستند، در اشعار خود مردم را به جنگ دعوت می‌کنند. بنابراین
اشعار این شاعران حال و هوای خشم و مبارزه می‌یابد. هر چند در دیوان فرخی نیز
ترکیبات غنایی وجود دارد، نسبت به ترکیباتی که حاوی رنج و مبارزه‌اند، بسیار اندک
است. فرخی خود به خشن بودن اشعارش معترف است و درباره این اشعار حماسی -
انقلابی خود می‌گوید:

فرخی این ابیات سروده است خشن عذرخواه است صمیمانه ز اینای وطن
(همان: ۴۱)

تجمل‌گرایی

اوضاع اقتصادی ایران در دوره قاجار، اوضاع نابسامانی است و بیشتر افراد جامعه به
گفته ایرج گرفتار معاش‌اند.
تهی‌دستان گرفتار معاش‌اند برای شام شب اندر تلاش‌اند
از آن گویند گاهی لفظ قانون که حرف آخر قانون بود نون
(همان: ۱۲۱)

بنابراین در چنین جامعه‌ای سخن گفتن از رفاه اقتصادی، نسبی است. به این معنی
که هر چند ایرج در برخی از اشعارش از فقر خود سخن گفته، قطعاً فقر او با فقر توده
مردم یکی نیست. چنان‌که ایرج از قول بهار می‌گوید:
اسم نان بردم و گفتمی تو که نان دگران همچو نانی که خورد حضرت والا نشود
(همان: ۱۱۶)

مرجع ضمیر «تو» بهار و منظور از حضرت والا، «ایرج» است. بی‌تردید ثروت و رفاه ایرج بیشتر از طبقه اکثریت جامعه بوده است.

همه اسباب عیشم آماده	خانه عالی و صحن خانه گزین
خاطرم خرم از کتاب و قلم	منظرم تازه از گل و نسرين
فرش‌ها داشتم همه زرتار	مبل‌ها داشتم همه زرین
میزها خوب و پرده‌ها مرغوب	حوضم از سنگ و آینه سنگین
دف و نی بی‌حساب در تالار	خم می بی‌عدد به شیب زمین
جامه‌های دیم خز و سنجاب	جام‌های می‌ام همه سیمین...

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۲۰۱)

در شعر فرخی یزدی تأثیر فقر و تعلق به عامه مردم مشخص است. ترکیبات زیادی در دیوان فرخی وجود دارد که بیانگر فقر و تهی‌دستی اوست؛ ترکیباتی چون: پیکر عریان کارگر، پای برهنه، نان کارگر، خیل گدایان، خیل تهی‌دست، دهقان ضعیف، نان جوین، غم بی‌خانگی، گدای خانه‌به‌دوش، حسرت بی‌بال و پری و... ابیات زیر نیز نمونه‌هایی است که بیانگر رنج و فقر فرخی است.

از جنس فقیرانم و با این غم بسیار
دل‌شاد از آنم که غنی‌زاده نبودم

(فرخی یزدی، ۱۳۶۰: ۳۲)

ما خیل گدایان که زر و سیم نداریم
چون سیم نداریم ز کس بیم نداریم

(همان: ۵۵)

نتیجه‌گیری

هر چند ایرج میرزا به اندیشه‌های نو‌گرایش دارد، با رعایت مصالح طبقاتی خود، از برخی عناصر رایج در جهان‌بینی جدید صرف‌نظر می‌کند و برخی دیگر از عناصر آن را مورد توجه قرار می‌دهد. او در زمینه آزادی تنها به آزادی‌های اجتماعی بسنده می‌کند و آزادی را بیشتر در معنای آزادی زنان، مخالفت با حجاب آنان و رهایی از سنت‌های غلط دینی و اجتماعی می‌داند و از آزادی‌های سیاسی که ریشه در اعتقاد به حاکمیت ملی دارد، سخنی نمی‌گوید. استعمارستیزی، استبدادستیزی و خشم و خروش که در دیوان

بسیاری از شاعران مردمی این دوره وجود دارد، در اشعار ایرج به سبب رضایت او از اوضاع سیاسی حاکم بسیار کم است. اعتقادات وطن پرستانه نیز که از اجزای جهان بینی جدید محسوب می شود، نقش کمرنگی در اشعار او دارد. وضعیت خوب اقتصادی او موجب شده است که از امکانات و تجربیات دنیای مدرن در اشعار خود سخن بگوید. ایرج به سبب شاهزاده بودن، بهره مندی از امکانات و مزایای طبقه خواص و در نتیجه تربیت یافتن در محیطی اشرافی و متفاوت با اکثریت جامعه، شاعری سیاسی محسوب نمی شود. او نسبت به امور سیاسی اعتراض خاصی ندارد و اکثر اعتراض هایش مربوط به مسائل اجتماعی است.

اما فرخی یزدی به دلیل تعلق داشتن به گروه عوام که گروه اکثریت فقیر جامعه است، همواره حق خود و گروه اجتماعی خود را پایمال شده می بیند؛ حتی که طبقه حاکم جامعه آن را پایمال کرده است. بنابراین دیوان او سرشار است از خشم و خروش و دعوت به مبارزه و همین امر نیز موجب شده است که او همواره از نابرابری حقوق طبقه خواص و طبقه عوام، گله و شکایت کند. در زمینه آزادی نیز به آزادی سیاسی بیشتر اعتقاد دارد تا آزادی اجتماعی؛ فرخی به دلیل رعایت مصالح مردم و نیز دلبستگی به آنان از نقد اجتماع و سنت های دینی پرهیز می کند. از سویی دیگر او شاعری وطن دوست است که به سبب نارضایتی از اوضاع حاکم و سلسله قاجار، به افتخارات گذشته ایران در دوره باستان بسیار توجه دارد. تعلق او به گروه فقیر جامعه نیز به اشکال مختلف در اشعار او نمود یافته است. درباره فرخی باید گفت که او برخلاف ایرج بیشتر شاعری سیاسی است تا اجتماعی.

منابع

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۲ الف) مشروطه ایرانی، چاپ نهم، تهران، اختران.
----- (۱۳۸۲ ب) یا مرگ یا تجدد، تهران، اختران.
آدمیت، فریدون (۱۳۴۹) اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، خوارزمی.
----- (۱۳۵۱) اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، خوارزمی.
----- (۱۳۸۷) ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، گستره.
آریان‌پور، امیرحسین (۱۳۵۴) جامعه‌شناسی هنر، تهران، دانشگاه تهران، انجمن کتاب دانشجویان.
آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۲) از صبا تا نیما، تهران، زوآر.
آکوف، آلن و تایلر (۱۳۵۴) پنج دیدگاه در کشمکش‌های اجتماعی، تبریز، نوبل.
ایرج میرزا (۱۳۵۳) دیوان اشعار، به اهتمام محمدجعفر محبوب، تهران، اندیشه.
پیت، اسکار (۱۳۸۴) جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه مرتضی کتبی، چاپ سوم، تهران، سمت.
دهباشی، علی (۱۳۸۷) شرح آثار و احوال ایرج میرزا، تهران، اختران.
رضاقلی، علی (۱۳۷۷) جامعه‌شناسی خودکامگی، چاپ هشتم، تهران، نی.
سلطانی‌گرد فرامرزی، علی (۱۳۸۱) «بازگشت فرخی به تاریخ و افسانه»، کاوش‌نامه، مجله علوم انسانی
دانشگاه یزد، سال سوم، شماره چهارم.
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰) ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران، سخن.
شمیسا، سیروس (۱۳۸۸) نقد ادبی، چاپ سوم، تهران، میترا.
فرخی یزدی (۱۳۶۰) دیوان فرخی یزدی، به تصحیح و مقدمه حسین مکی، تهران، بنیاد نشر کتاب.
----- (۱۳۸۰) مجموعه اشعار، به کوشش مهدی اخوت و محمدعلی سپانلو، تهران، نگاه.
کینگ، ساموئل (۱۳۴۶) جامعه‌شناسی، ترجمه مشفق همدانی، تهران، امیرکبیر.
گلدمن، لوسین (۱۳۵۷) فلسفه و علوم انسانی، ترجمه حسین اسدپور پیرانفر، تهران، جاویدان.
مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۵۳) سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، حواشی باقر مؤمنی، چاپ سوم، تهران،
اندیشه.
یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۷) جویبار لحظه‌ها، تهران، جامی.